



یادنامه‌ای در بزرگداشت محمود اکبرزاده که ارادتش به اهل بیت (ع) مثال زدنی بود

من از حکایت عشق تو بس کنم

گل دفتر

۵۶

فاطمه شوشتری
دبیرشهرآرامگاه

خبر درگذشت محمود اکبرزاده (شاعر، نویسنده و نوحه‌خوان) شاید هیچ‌کدام از دوست‌دارانش را شوکه نکرد، گویی همه در اضطرابی کشنده و جانکاه این ضایعه محتوم را بعد از بستری شدن او در بیمارستان به دلیل عفونت ریه انتظار می‌کشیدند، اما با وجود مسلم شدن این موضوع، همه این دوست‌دارانش و هرکه او را ذره‌ای می‌شناخت، از اینکه او دیگر نباشد، غصه‌دار بودند؛ چراکه تا دلتان بخواهد مخلص بود، خوب می‌فهمید و می‌دانست. مردی که حافظه انجمن‌های شعر و مداحی مشهود بود، اما نه ادعای شاعری داشت و نه تحصیل کرده

آن‌چنانی بود. او ۵ کلاس بیشتر درس نخوانده بود. با وجود این، ذوق سلیمی داشت در دیدن و برگزیدن که نتیجه آن شده بود سرودن چندین شعر و تألیف ۴ کتاب آیینی. کتاب‌هایی به نام «علی، راز ناشناخته»، «حسین، پیشوای انسان‌ها»، «زهر، گلبنگ عفاف» و «امام‌زمان (عج)» که مشهورترین آن‌ها «حسین، پیشوای انسان‌ها» است که سال‌ها قبل از کتاب «حماسه حسینی» استاد مطهری منتشر شده و به تیراژ بیستم رسیده است. کتابی که هنوز چاپ اولش تمام نشده بود، مرحوم استاد محمدتقی شریعتی برای نشان دادن عظمت این کتاب بر آن مقدمه‌ای نوشت.

البته اکبرزاده جز شاعری، مرثیه‌سرایی و نویسندگی سابقه‌های

دیگری هم داشت. ۷۵ سال نوحه‌خوانی و مداحی، لقب پیرغلام اهل بیت (ع) را به او داده بود. سال‌هایی که از بابت این روضه‌خوانی‌ها حتی یک‌ریال هم از هیچ‌کس و هیچ‌جایی نگرفت؛ تا امروز ارادتش به اهل بیت (ع) مثال زدنی باشد. در قالب یادنامه در این شماره شهرآرامگاه بعد از گذشت ۱۰ روز از فوت محمود اکبرزاده در سن ۸۷ سالگی، به گوشه‌ای از داستان شیدایی و دلدادگی او با انتشار خاطراتش که در زمان حیاتش برایمان نقل کرد و همچنین گفت‌وگو با یکی از ۷ فرزندش (کاظم اکبرزاده) می‌پردازیم که همه حرفش از ارادتش به اهل بیت (ع) این جمله بود: «من از حکایت عشق تو بس کنم»

● مدیون حاجی آذر

داستان محمود اکبرزاده با نوحه‌خوانی در ده‌سالگی آغاز می‌شود و بعداً به سمت نویسندگی و شاعری و مرثیه‌سرایی سوق پیدا می‌کند. داستانی از کودکی و نوجوانی که وقتی در زمان حیاتش برایمان تعریف می‌کرد، با وجود گذشت سال‌ها، همه چیز برایش تازگی داشت. انگار همین دیروز بود. همه لحظات نخستین نوحه‌خوانی‌هایش را در ۷۵ سال قبل با جزئیات به یاد می‌آورد و با خواندن شعری از مرحوم حاجی آذر که در جوانی از او آموخته بود، مداح شدن و مسیر زندگی‌اش را مدیون او می‌خواند و می‌گفت: سال ۱۳۱۲ در محله نوغان پایین خیابان به دنیا آمدم. ۸ سال بیشتر نداشتم که پدرم از دنیا رفت و تحت تکفل پدر بزرگم در آمدم. هیچ‌کدام از اعضای خانواده‌ام سواد چندانی نداشتند. مادرم که اصلاً سواد نداشت، آدم‌های معمولی بودند. پدرم هم که خباز (نانوا) بود، همین‌طور. وارد ده‌سالگی که شدم برای یادگرفتن خواندن و نوشتن من را در دارالتعلیم تدین ثبت‌نام کردند. آنجا کلا چهار، پنج کلاس خواندم و بیرون آمدم. البته آن موقع کنار درس دنبال نوحه‌خوانی هم بودم. هر چند وقت یک‌بار به حسینیه خبازها که هیئت با نام خاتم النبیین داشتند می‌رفتم و برایشان می‌خواندم. برای هیئت‌ها هم خواندن یک پسر بچه ده، یازده‌ساله تازگی داشت و جذاب

بود؛ آن‌هم در دورانی که مشهد سه، چهار نوحه‌خوان بیشتر نداشت. آقایان تجویدی، مصباح و کرمانشاهی جلو منبر می‌ایستادند و شعر می‌خواندند. به همین دلیل کار من خیلی زود گرفت. چندسالی همین‌طور گذشت تا اینکه در سن هجده یا بیست‌سالگی با مرحوم حاجی آذر که خودش نوحه‌خوان و شاعر بود، همسایه شدم. مرحوم در دروازه‌قوچان مغازه آردفروشی داشت؛ درست چسبیده به مغازه من. بیشتر اوقات روزمان با هم می‌گذشت و حتی نهارمان سر یک سفره بود. شعر که می‌گفت، من را صدا می‌کرد تا نظر بدهم. یک روز گفت محمود بیا شعری برای حضرت زهرا (س) ساختم. خوب یادم هست ۱۶ بیت مخمس بود. یک‌بار شعر را نگاه کردم و دادم دستش. وقتی به مغازه خودم برگشتم، دیدم کل شعر حاجی را با یک‌بار خواندن حفظ شده‌ام.

از قضا شب همان روز آقای خسرو، شاعر معروف مشهد، داماد می‌شد و من هم به مجلسشان در انتهای بازار سرشور دعوت شده بودم. آن شب به من گفتند محمود بلند شو شعری بخوان. من هم همان شعر حاجی آذر در باره حضرت زهرا (س) را از حفظ خواندم. شاید باورتان نشود، دهن‌ها باز مانده بود. وقتی تمام شد، حاجی آذر گفت: «تو این شعر را از کجا حفظ کردی؟ من هر لحظه فکر می‌کردم الان در

خواندن یک بیتش می‌مانی یا اشتباه می‌کنی.» در جوابش گفتم همان یک‌بار که داخل مغازه خواندم، حفظ شدم. از همان زمان فهمیدم که حافظه خوبی در حفظ شعر دارم. اصلاً رسم در آوردن کتاب و دست‌نویس هم نداشتم. به خاطر همین حافظه در شعرخوانی و دانستن هزاران بیت از افراد مختلف بود که آن زمان در سن نوجوانی و جوانی خیلی معروف شدم.

● کتاب‌خوان بودم که کتاب‌نویس شدم

حاج محمود اکبرزاده با وجود سواد کم، ذوق زیادی در دیدن و برگزیدن داشت. برای همین هر کتاب خوبی که تعریفش را می‌شنید یا نویسنده‌اش را می‌شناخت، می‌خرید و مطالعه می‌کرد. کتابخانه بزرگ داخل منزلش هم گواه همین روحیه اوست. کتابخانه‌ای که خودش آن را تجهیز کرده بود و می‌گفت: شاید باور نکنید که من همه کتاب‌های نویسنده‌های مشهور ایران را از دکتر شریعتی بگیرم تا جلال‌آل احمد را نه یک‌بار که چندین بار خوانده‌ام. از سر همین کتاب‌خوانی هم کتاب‌نویس شدم. اولین کتابی را که تألیف کردم «علی، راز ناشناخته بود». دومین کتاب را که معروف‌ترین کتابم هست، بانام «حسین، پیشوای انسان‌ها» نوشتم. با این مقدمه که «از حسین اکتفا به نام حسین، نبود در

خور حسین، بلکه باید که خلق در یابند، علت اصلی قیام حسین». این کتاب را سال ۱۳۴۳ در تهران منتشر کردم و بلافاصله استاد محمدتقی شریعتی بر آن مقدمه‌ای نوشت. در کتاب‌های دیگری هم که منتشر کرده‌ام، بیشتر شعر شاعرهای آیینی را جمع‌آوری و دسته‌بندی کرده‌ام. شعرهایی که بیشتر آن‌ها را می‌توانم از حفظ بخوانم. به خاطر همین بیشتر شب‌شعرها هم من را دعوت می‌کنند؛ از مشهد گرفته تا شیراز، اصفهان، تهران و... خوب یادم هست در یکی از همین شب‌های شعر که در حسینیه ارشاد برای پیامبر (ص) برگزار می‌شد، دعوت بودم. آن روز از یزد راهی تهران شدم و در راه ۲۲۰ بیت از شعر یکی از شاعرها را که قرار بود در همین جلسه برای اولین بار خوانده شود، با چندبار از رو خواندن حفظ کردم.

● بازخواست ساواک برای شعرخوانی

حاجی اکبرزاده چندین بار به دلیل شعرخوانی، نوحه‌خوانی و انتشار کتاب‌هایش توسط ساواک بازخواست شده است. روزهایی که در بیان یکی از آن‌ها خودش به خاطره روز فوت همسر طاهر احمدزاده، نخستین استاندار بعد از انقلاب، گریزی زد و این‌طور برایمان تعریف کرد: زمانی که همسر مرحوم طاهر احمدزاده فوت کرد، پیکرش را برای دفن به

گفت و گو با کاظم اکبرزاده

مردی که عده



«پدر بسیار صبور و ساده‌زیست بود.» با این توصیف از پدر سر صحبت را باز می‌کنند تا از یک عمر خاطره بگویند؛ خاطراتی که با تازگی داغ فوت پدر چشمانش را بارانی می‌کند و اشک‌ها بر گونه‌هایش می‌لغزد. کاظم که همچون پدر و سایر برادرانش مداح است و این روزها ریاست کانون مداحان استان و دبیری کانون مداحان مشهد را بر عهده دارد، به نمایندگی از ۷ فرزند مرحوم اکبرزاده و خانواده‌شان مقابل ما می‌نشیند برای گفت‌وگو درباره مرحوم پدرش و سال‌ها زندگی در کنار او که همه برایش درس بود و خاطره.

● همانی بود که بر زبان می‌آورد

کاظم اکبرزاده شاخص‌ترین ویژگی‌های پدر را در ساده‌زیست و صبور بودن می‌داند: پدر همیشه آنچه‌را که از

اهل
می
که
وض
می
صد
به
از او
فلان
زد،
و تا

جم
با
تح